

نخستین سند ادبی ارتباط آذربایجان و شاهنامه

سجاد آیدنلو

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات پارسی دانشگاه ارومیه

کهن‌ترین اشاره‌ای که تا امروز دربارهٔ رواج شعر پارسی در آذربایجان به‌دست آمده، این خبر تاریخ طبری از محمدبن بعیث است که «حدثنی ... انه انشدنی بالمراغه جماعه من اشباخها اشعاراً لابن البعیث بالفارسیه و یذکرون ادبه و شجاعته و له اخبار و احادیث».^۱ بر همین بنیاد برخی از پژوهشگران، «محمدبن بعیث» را نخستین پارسی‌سرای آذربایجان دانسته‌اند که نمونه‌ای از اشعار او باقی نمانده است.^۲ البته مشروط بدین که مراد از «الفارسیه» در تاریخ طبری همان پارسی دری باشد،^۳ نه زبان متداول در آذربایجان آن روزگار یعنی آذری^۴ یا، به تعبیر دکتر ریاحی^۵، فهلوی. به‌دلیل همین اشاره کوتاه و نیز نبودن اثری از محمد بن بعیث، در نزد شماری از صاحب‌نظران، قطران تبریزی قدیم‌ترین شاعری است که در آذربایجان به زبان پارسی دری شعر سروده^۶ و خود نیز در بیتی - اگر از نوع مبالغات و خودستایی‌های شاعرانه نباشد - به این موضوع اشاره کرده است.^۷ قطران زاده شادی‌آباد تبریز بوده^۸ و از آنجایی که دیوان اشعار وی، خوشبختانه از گزند حوادث هزارساله در امان مانده و به دست ما رسیده است، نخستین و کهن‌ترین «سند و متن



ادبی» مربوط به آذربایجان در عرصه فرهنگ و ادب ایران محسوب می‌شود که می‌تواند از جنبه‌های گوناگون بررسی شود.

جستار در چندوچون ارتباط نخستین سند ادبی آذربایجان با شاهنامه^۹ - که یکی از پرتأثیرترین آثار در متون نظم و نثر پس از خود است - موضوع قابل توجهی است؛ زیرا به یاری دیوان قطران، در نهایت، کهن‌ترین و اولین نشانه‌های تأثیر حماسه ملی ایران بر فضای فکری - ادبی این ناحیه آشکار می‌شود و شایسته است که در باب دیگر اقالیم جغرافیایی ایران، غیر از خراسان، مانند: شیراز و اصفهان و ... نیز بررسی شود که نخستین سند/ متن ادبی مرتبط با فردوسی و شاهنامه اثر کدام شاعر یا نویسنده و کمیت و کیفیت اثرپذیری آن چگونه است؟

درباره موضوع توجه مستقیم و دسترس قطران به شاهنامه فردوسی، پرسشها و موانعی است که نخست باید بدانها پرداخت. از جمله اینکه قطران، احتمالاً در اوایل دهه نخست سال (۴۰۰ق) به دنیا آمده و از بیست و چندسالگی (حدود ۴۳۰-۴۲۰ق) شعرسرایی و زندگانی ادبی خویش را آغاز کرده است.^{۱۰} از سوی دیگر، تدوین دوم شاهنامه در سال ۴۰۰ق یا چند سال بعد به پایان رسیده است، لذا با توجه به این فاصله زمانی اندک میان پایان شاهنامه و آغاز شاعری قطران و نیز بعد مکانی خراسان و آذربایجان و شرایط دشوار و زمان‌گیر استنساخ متون - آن‌هم به حجم و تفصیل شاهنامه - و انتقال آنها در آن روزگار، آیا می‌توان پذیرفت که دست‌نویسی از شاهنامه به دست قطران رسیده باشد؟ این نکته هنگامی پیچیده‌تر و تأمل‌برانگیزتر می‌شود که به دو موضوع دیگر نیز توجه شود: نخست اینکه محققانی - شاید به همان دلایل پیش گفته - معتقدند که اثر فردوسی تا مدتها پس از نظم، معروف نبوده است؛ برای نمونه شادروان استاد مینوی نوشته‌اند: «یقین نمی‌توان داشت که تا حدود ۴۳۰ق، شاهنامه فردوسی آن‌قدر مشهور شده باشد که شعرای دیگر به وقایع آن و اشخاص آن اشاره نمایند»^{۱۱} و دکتر محمود امید سالار هم بر این نظرند که «شاهنامه تا اواخر قرن پنجم گویا تنها بر ادبای طوس یا کسانی که در حدود طوس زندگی می‌کرده‌اند، شناخته بوده است. تازه آن هم شاید معرفیتی محدود و منحصر به اهل سخنی که به داستانهای حماسی ارادت داشته‌اند، مانند اسدی توسی».^{۱۲} ثانیاً پس از مقبول نیفتادن اثر فردوسی در دربار محمود غزنوی، تا تقریباً دو قرن، ستیز با شاهنامه و سیاست خاموشی و تغافل عمدی -



مصلحتی درباره آن در درگاه فرمانروایان زیر نفوذ خلافت بغداد و حتی بیشتر متون ادبی و تاریخی آن دو سده، رایج بوده^{۱۳} و بدیهی است که در این اوضاع، کتابت و توزیع شاهنامه - حداقل در دربارها و از سوی ارباب قدرت که بیشترین امکانات چنین کارهایی در آن روزگار در دست آنها بوده است - سخت کم‌اقبال و طبعاً در اختیار داشتن نسخه‌ای از آن دشوار بوده است؛ به‌ویژه در آن برهه‌ای که به احتمال بسیار، قطران با شاهنامه آشنا شده است (حدوداً تا ۴۲۰ق)، سلطان محمود و سپس مسعود بر سر کار بوده‌اند و در نتیجه این مخالفت و سکوت با شدت بیشتری ادامه داشته است.^{۱۴} براین اساس، پژوهشگران راه‌یافتن شاهنامه به آذربایجان و دسترسی قطران بدان را سزاوار توجه و تحقیق دانسته^{۱۵} و حتی بعضی، امکان بسیار اندک توجه قطران به شاهنامه فردوسی و احتمال بهره‌گیری او از منابع دیگر را مطرح کرده‌اند.^{۱۶} اما با این‌همه در دیوان قطران، قراین تقریباً انکارناپذیری وجود دارد که ثابت می‌کند وی با شاهنامه فردوسی آشنا بوده است، مهم‌ترین دلیل این دویستی است که در قصیده ستایش «امیر ابوالحسن و امیر ابوالفضل» آمده است:

همیشه همی گفت پور رستم آن سهراب چو سوی ایران آورد لشکر توران
که من پسر بوم و رستمم پدر باشد دگر چه باشد دیهیم دار در کیهان
(ص ۲۸۵)

که بیت دوم دقیقاً برگرفته از این بیت فردوسی در داستان رستم و سهراب است:

چو رستم پدر باشد و من پسر نباید به گیتی یکی تاجور
(۱۳۶۹، ج ۲، ۱۲۷/۱۲۴)

با توجه به اینکه قطران پیش از سال ۴۳۰ق (بین ۴۲۰ تا ۴۳۰ق) در خدمت امیر ابوالحسن لشکری بوده است^{۱۷}، می‌توان نتیجه گرفت که قبل از آن، سالها، و هم‌چنان‌که اشاره شد، در بیست سال نخست عمر خویش شاهنامه را در اختیار داشته است. البته درباره استفاده دقیق و آشکار قطران از بیتی در داستان رستم و سهراب دو احتمال را هم باید در نظر داشت: یکی اینکه شاید فردوسی این داستان را پیش از آغاز نظم شاهنامه (حدود ۳۷۰ ق) سروده و در این چند ده سال نسخه‌ای از آن به آذربایجان رسیده است و دیگر اینکه چه بسا روایت رستم و سهراب در تدوین

نخست شاهنامه (پایان یافته در ۳۸۴ ق) بوده و تا پایان تدوین دوم شاهنامه، دست‌نویسهایی از آن تهیه و توزیع شده بوده است^{۱۸}، پس لزومی ندارد که این داستان را حتماً مربوط به متن نهایی شاهنامه بدانیم تا آشنایی قطران با آن از نظر زمانی - و مسائل دیگر که گفته شد - پرسش‌ساز و ابهام‌آمیز باشد. قطران در قصیده‌ای، خطاب به ابونصر مملان می‌گوید:

به نام نیک فکندی ز جود بنیانی چگونه بنیان کش بیم ز ابر و باران نیست

(ص ۴۸)

مرحوم دکتر محجوب^{۱۹} معتقدند که این بیت به تأثیر از آن سخن نامبردار فردوسی است که

پی افگندم از نظم کاخی بلند که از باد و باران نیابد گزند

(۱۳۷۳، ج ۴، ۱۷۳/۶۷)

در دو جا از دیوان قطران تلمیحاتی به داستان بیژن و منیژه آمده است^{۲۰} و چون به‌نظر بیشتر شاهنامه‌پژوهان، این داستان از روایاتی است که فردوسی پیش از شروع شاهنامه و براساس منبع مستقلی به نظم درآورده^{۲۱}، احتمال اینکه مأخذ مستقیم قطران در این اشارات، اثر فردوسی - حال چه نسخه‌ جداگانه داستان همچون نمونه رستم و سهراب و چه، متن کامل شاهنامه - باشد، بیشتر است و این گمان که شاید قطران نیز بسان شاعران معاصر فردوسی، مانند فرخی و ... این تلمیح را از منبعی جز از نظم فردوسی گرفته باشد، سخت ضعیف است، زیرا تفصیل داستان بیژن و منیژه خارج از شاهنامه در متون دیگر دیده نمی‌شود و اگر در آن دوران نیز وجود داشته است - مثلاً در یکی از شاهنامه‌های مشهور یا به‌صورت دفتری ویژه - برای ادبای حوزه خراسان بیشتر و بهتر در دسترس بوده تا قطران در آذربایجان^{۲۲} چون معمولاً متون نثر در مقایسه با اشعار و منظومه‌ها، آن‌هم شاهکارهایی از نوع سروده‌های فردوسی، کمتر دست‌به‌دست می‌شود. افزون بر این موارد، در یکی از اشارات قطران می‌خوانیم:

همی به فخر بخوانند جنگ بیژن و گیو [بیژن گیو؟] که او میان گرازی بزد به یک خنجر

(ص ۱۵۰)

و این با بیتی از داستان در شاهنامه مطابقت دارد که

بزد خنجری بر میان بیژنش به دو نیم شد پیل پیکر تنش

(۱۳۷۱، ج ۳، ۳۱۲/۱۱۴)

قطران از فریدون با صفت یا لقب «فرخ» یاد کرده است و از آن جایی که این عنوان برای فریدون، در منابع مقدم بر شاهنامه دیده نمی‌شود^{۲۳}، می‌توان چنین پنداشت که از این منبع در شعر قطران راه یافته است^{۲۴}:

چو بر بالای میمون او، به رزم اندر نه دیون او بود فرخ فریدون او عدو ضحاک بد اختر
(ص ۱۰۶)

در دیوان قطران، «سرو کاشمر» قبله‌گاه زردشتیان دانسته شده است:

گر به کاشمر بود قبله چند که سروسهی شاید ار من دل نهم جاوید بر سرو روان
(ص ۳۴۵)

طبری و مورخان دیگر از این سرو نامی نبرده‌اند^{۲۵} و ظاهراً کهن‌ترین منبع در این باره پیش از قطران، اشاره دقیقی در هزار و چند بیت بازمانده او در شاهنامه است.^{۲۶} لذا باز می‌توان گفت که منبع شاعر تبریزی در اینجا شاهنامه فردوسی است، مگر اینکه احتمال دهیم گشتاسپ‌نامه دقیقی به‌طور جداگانه و مثلاً از راه دیوان اشعار دقیقی که قطران در اختیار داشته - و به این موضوع اشاره خواهد شد - به‌دست او رسیده و وی موضوع سرو کاشمر را از آنجا گرفته است. قطران، مازندران را «جادوستان» خوانده و این تعبیری است که در شاهنامه^{۲۷} نیز برای آن منطقه به‌کار رفته است:

آن کجا کاووس کرد او نیت جادوستان وان کجا محمود کرد او نیت هندوستان
(ص ۲۵۲)

مجموع این قراین - خصوصاً اشاره مربوط به بیت داستان رستم و سهراب - و برخی از تلمیحات قطران به کسان و مضامین شاهنامه‌ای که در گستره ادب پارسی بسیار اندک استعمال شده‌اند، تقریباً هر پژوهشگری را مطمئن می‌کند که این شاعر با شاهنامه فردوسی مأنوس بوده و در همان اوان جوانی از آن مایه‌ها اندوخته است تا سپس در مدایح خویش به‌کار برد. اینکه قطران در قصاید مدحی خود، بدون هیچ‌گونه توضیح و تفصیلی از تلمیحات شاهنامه‌ای گوناگون بهره می‌گیرد، نشان می‌دهد که ممدوحان و شنوندگان اشعارش از این اشارات (اعم از کسان یا



داستانها) آگاهی داشته‌اند و از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که شخصیتها، مضامین و عناصر حماسی- اساطیری یا اصطلاحاً «فرهنگ شاهنامگی»^{۲۸} - چه از راه شاهنامه فردوسی و چه به واسطه شاهنامه‌ها و مآخذ پیش از آن- در آذربایجان و سرزمینهای مجاور آن (اران و نخجوان و گنجه) که از قلمرو جغرافیایی نقل و تحریر این گونه داستانها (ادب حماسی) یعنی خراسان، فاصله بسیاری دارد، آشنا و معروف بوده است؛ چنانکه در همان زمان زندگی قطران (حدود سال ۴۵۵ق) ابودلف شیبانی- که قطران بین سالهای ۴۲۰ تا ۴۳۰ق او را می‌ستوده است- و دستور وی، با ذکر نام فردوسی و شاهنامه از اسدی توسی می‌خواهند که منظومه‌ای به شیوه کار همشهری خویش بسراید و حاصل این تشویق و حمایت، گرشاسب‌نامه است.^{۲۹} که خود این موضوع به تنهایی دامنه نفوذ حماسه ملی ایران و گرایش بدان را در شمال غرب ایران می‌نمایاند. پس دیوان قطران نه تنها نخستین سند ادبی پیوند آذربایجان و شاهنامه است، بلکه گسترش روایات حماسی- اساطیری ایران در مناطق پیرامونی مانند: گنجه، نخجوان، و اران را نیز- به همان دلیل اطلاع مخاطبان یعنی فرمانروایان این نواحی از آن داستانها- به خوبی نشان می‌دهد. با رویکرد به رواج فرهنگ شاهنامگی در آذربایجان و اطراف آن، که به احتمال فراوان غیر از اثر فردوسی، از راه منابع و متون دیگر هم (مانند: شاهنامه‌های منظوم و مثنوی پیش از فردوسی و ...) صورت گرفته بوده است، این گمان که شاید قطران در کنار شاهنامه فردوسی از مآخذ دیگر نیز استفاده کرده‌باشد، بر خطا نخواهد بود؛ همچنانکه خود وی در قصیده‌ای، داستان هفت‌خان اسفندیار و گشودن رویین دژ را به کتاب «هزار افسان» ارجاع داده است:

هزار ره صفت هفت‌خوان [خان] و رویین دژ فزون شنیدم و خواندم من از هزار افسان

(ص ۳۱۲)

هزار افسان به استناد الفهرست ابن ندیم^{۳۰} و مروج الذهب مسعودی^{۳۱} نام کتابی بوده است درباره شهریار همسرکش و شهرزاد و درواقع همان متنی است که هسته و ساختار اصلی هزارویک شب را تشکیل می‌دهد، از این جهت «هزار افسان» مذکور در شعر قطران که شامل داستان هفت‌خان اسفندیار هم بوده است، هیچ ارتباطی با مجموعه یادشده ندارد. غیر از الفهرست و مروج الذهب، در مقدمه به تعبیر مرحوم علامه قزوینی، اوسط شاهنامه- که در بعضی از



دست‌نویسهای شاهنامه به دنبال مقدمه شاهنامه ابومنصوری آمده است - «هزار افسانه» نام کتاب کاراسی، شاهنامه‌خوان محمود غزنوی، است: «و کاراسی شاعر که هزار افسانه تصنیف اوست، خدمت او [محمود] کردی و ندیم او بودی».^{۳۲} ریاحی در این باره نوشته است: «شاید بتوان حدس زد که کاراسی ندیم کتابی به این نام داشته و هنگام تحریر مقدمه هنوز در دست بود، درحالی که در منابع متأخر موجود نام و نشانی از آن نیست».^{۳۳} بر این اساس، درباره «هزارافسان» مورد اشاره قطران، چاره‌ای جز طرح چند گمان و احتمال نیست: نخست اینکه شاید مراد قطران، همان تصنیف کاراسی - به شرط اعتبار مطلب مقدمه شاهنامه - است که چه بسا، به سبب شاهنامه‌خوان بودن مصنف، روایت هفت‌خان اسفندیار نیز در آن بوده است؛ یا اینکه قطران به ضرورت قافیه و با توجه به اینکه در بیت بعد، این داستان (هفت‌خان) را شگفت‌انگیز و باورنکردنی می‌داند^{۳۴}، ترکیب «هزارافسان» را خود ساخته - یا به تأثیر از نام کتابی که بنیاد هزارویک شب است به کار گرفته - تا بر جنبه افسانه‌ای بودن هفت‌خان اسفندیار بیشتر تأکید کند. احتمال سوم این است که وی این تعبیر را برای شاهنامه فردوسی استعمال کرده است؛ حال یا از روی اشتباه^{۳۵} یا به منظور دروغین نمودن درونمایه و داستانهای آن در برابر کارهای واقعی ممدوح و یا به معنای کلی افسانه‌ها و روایات باستانی و پهلوانی بدون در نظر داشتن روابط دقیق واژه‌ها (در ترکیب) یا بار تعریض‌آمیز و منفی.^{۳۶} قطران در جای دیگری نیز این ترکیب را در ارتباط با بلبل به کار گرفته است که باز تصریح لازم را ندارد و دقیقاً معلوم نیست که منظور او نام کتابی ویژه است یا معنایی به سان: «نغمه‌های گوناگون و دلفریب»:

سمن لؤلؤ نماینده، سرشک از گل گراینده به باغ اندر سراینده هزارآوا هزارافسان

(ص ۳۰۸)

با پذیرش توجه قطران به شاهنامه فردوسی و احتمال بهره‌مندی او از متون حماسی - اساطیری دیگر، نکته بسیار مهم و شایان بحث این است که چگونه و از چه راههایی اثر فردوسی و سایر منابع احتمالی در آن مدت زمان تقریباً کوتاه و با دشواریهای نسخه‌نویسی و انتقال آثار، مسافت بسیار دور خراسان تا آذربایجان را درنور دیده و در تبریز به دست قطران رسیده است؟ بر پایه روی دادهای تاریخی، اصلی‌ترین عامل ارتباط مردم خراسان و آذربایجان در آن روزگار،



پیروزیهای سلجوقیان و گسترش محدوده فرمانروایی آنها از خراسان به عراق و آذربایجان است که پیوندهای فرهنگی- اجتماعی و تأثیر و تأثرات میان مردمان این نواحی را موجب می‌شود.^{۳۷} پیش از این، به دلیل وجود حکومت‌های مستقل کوچک و بزرگ در سرزمینهای مختلف ایران، ارتباطات محدودتر بوده^{۳۸} و از هنگام درگذشت مسعود غزنوی (۴۳۲ق) تا تثبیت رسمی سلجوقیان نیز دوران آشفتگی و فترت در ایران حاکم بوده است. اما قطران در همین اوضاع نامنسجم و پیش از آنکه سلاجقه قدرت واحدی را ایجاد کنند، با *شاهنامه* فردوسی آشنا شده و این موضوع را نمی‌توان با تبعات پیش‌روی و استقرار سلسله سلجوقیان مرتبط دانست. براین اساس و با عنایت بدین‌که تاریخ آذربایجان از سال ۳۷۰ ق یعنی زمان تقریبی آغاز سرایش *شاهنامه* در توس تا سال ۴۲۰ق- که محتملاً قطران قبل از آن *شاهنامه* را در اختیار گرفته است^{۳۹}- در تاریکی و ابهام است^{۴۰}، چاره‌ای جز دست‌یازی به احتمالات نیست؛ از آن جمله اینکه چه بسا در آشفتگیهای آن سالها و حتی شاید قبل از آن، افرادی از خراسان به آذربایجان مهاجرت کرده یا گریخته و مثلاً نسخه‌ای از *شاهنامه* را نیز با خود آورده باشند. در تأیید این موضوع، دست‌کم یک نمونه درخور اعتماد و توجه موجود است و آن کوچ اسدی توسی است از خراسان به آذربایجان که در حدود سال ۴۴۷ق تصور می‌شود. ولی دکتر خالقی مطلق به سبب نزدیکی بسیار اسدی به وزیر ابودلف در نخجوان و سالهای درازی که برای پدید آمدن چنین تقریبی- که شاعر و وزیر بزم خصوصی باده‌گساری برپا کنند- لازم است و نیز سکوت نظامی عروضی و عوفی درباره سخنوری مانند اسدی، معتقدند که وی سالها پیش از ۴۴۷ق و حتی در آغاز جوانی و قبل از اشتهار، خراسان را برای یافتن ممدوح به‌سوی آذربایجان و شمال غرب ایران ترک کرده است.^{۴۱} لذا بعید نیست که او آگاهیها و شاید اسناد میراث ادب حماسی ایران (مانند دست‌نویسی از *شاهنامه*) را با خود بدان مناطق برده و در گسترش فرهنگ شاهنامگی مؤثر بوده باشد، به گونه‌ای که چندین سال بعد (۴۵۵ق) مهتران نخجوان، آشکارا از فردوسی و *شاهنامه* و منظومه‌های پهلوانی سخن می‌گویند. در این بیت قطران که پیشتر هم ذکر شد:

هزار بار صفت هفت‌خان و رویین دژ فزون شنیدم و خواندم من از هزار افسان

(ص ۳۱۲)

اگر «شنیدم» بر پایه حقیقتی استوار باشد، می‌توان گفت که خواندن داستانهای پهلوانی و ملی یا همان «شاهنامه‌خوانی» بدان هنگام در آذربایجان و سرزمینهای شمال غرب ایران متداول بوده و ممکن است که یکی از راههای انتقال و نشر شاهنامه و داستانها و کسان آن در این بخش از ایران همین شاهنامه‌خوانان بوده باشند. شاهنامه‌خوانی در معنای عام- و نه صرفاً شاهنامه فردوسی- از همان عصر محمود غزنوی رایج بوده و کاراسی نام یا لقب معروف‌ترین شاهنامه‌خوانی است که از آن دوران به ما رسیده و گویا اصطلاح «شهنامه‌خوان» نخستین بار در ادب پارسی در شعر فرخی آمده است.^{۴۲} جالب اینکه به گفته فردوسی در دیباجه شاهنامه، مدتی متن منثور شاهنامه ابومصوری نیز در جمع خوانده می‌شده است.^{۴۳} ناصر خسرو در سفرنامه روایت می‌کند که در سال ۴۳۸ق با قطران در تبریز دیدار کرده و قطران: «دیوان منجیک و دیوان دقیقی بیاورد و پیش من بخواند و هر معنی که او را مشکل بود از من بپرسید».^{۴۴} این نکته نشان می‌دهد که قطران، پیش از سال ۴۳۸ق با دیوان دو تن از شاعران دیگر خراسان، دقیقی توسی و منجیک ترمذی، که تقریباً هم‌روزگار فردوسی بوده‌اند، آشنا و مأنوس بوده است و خود همین موضوع نیز مانند چگونگی رسیدن شاهنامه به آذربایجان قابل تأمل است. مرحوم استاد ملک‌الشعراى بهار انتقال این دیوانها را نتیجه سرزمین‌گشاییهای طغرل و آلبارسلان سلجوقی و ارتباط خراسانیان و آذربایجانیان می‌داند^{۴۵} و روان‌شاد دکتر سجادی هم احتمال داده‌اند این زمان، در فاصله سالهای ۴۲۰ تا ۴۳۰ق باشد^{۴۶} اما مسئله دسترسی قطران به دیوان دقیقی و منجیک- و حتی فرخی که به دلیل شباهت سبک قطران به اشعار او، احتمالاً دیوان وی را نیز در دست داشته است- با شاهنامه دو تفاوت مهم دارد: نخست اینکه دیوان آن شاعران- و به گمان بسیار از آن منجیک که تا امروز باقی نمانده است- در مقایسه با شاهنامه بسیار کم‌حجم است و طبعاً استنساخ و جابه‌جایی آنها آسان‌تر بوده است؛ دو دیگر و مهم‌تر، موضوع مخالفت با شاهنامه و سیاست تغافل و سکوت درباره آن در مقطع زمانی مورد بحث است که کتابت و انتقالش را محدود می‌کرده است؛ در صورتی که اشعار منجیک و دقیقی و فرخی چنین منع و محدودیتی نداشته‌اند. از این رو شاید به‌رغم بی‌توجهی زمامداران و درباریان و نیز متون رسمی ادبی و تاریخی به شاهنامه، وارثان و حافظان اصلی حماسه ملی ایران یعنی مردم، علاوه بر خواندن و نگه‌داشتن دست‌نویس‌هایی از



شاهنامه در خانه، چه بسا در استنساخ و توزیع آن نیز می‌کوشیدند و به پایمردی آنها بوده است که شاهنامه‌ای به تبریز و نزد قطران رسیده است. با وجود همه این گمانها که برخاسته از عدم اشارات روشن‌گر در منابع مربوط به آن عصر و ابهام‌آمیز بودن تاریخ آذربایجان (از ۳۷۰-۴۲۰ق) و آگاهیهای بسیار اندک از دو دهه آغازین سرگذشت قطران است، در اینکه قطران با شاهنامه فردوسی و به‌طور کلی فرهنگ شاهنامگی، آشنایی دقیق و گسترده‌ای داشته است، به‌سختی می‌توان تردید کرد که در اینجا برای تأیید و آگاهی بیشتر، باز شواهد دیگری از اشارات و تلمیحات او آورده می‌شود:

بیور اسپ

ابر تاریک اندر آمد چون روان بیو اسپ باغ و بستان را چو روی و رای افریدون کند
(ص ۸۲)

فرجام کار جمشید

نیک خواهان تو را باد از جهان انجام نوح بدسگالان تو را باد از جهان انجام جم
(ص ۲۳۷)

در شاهنامه، جمشید پس از صد سال زندگی نهانی، به‌دست ضحاک گرفتار و با اره دو نیم می‌شود.^{۴۷}

تقسیم کردن فریدون جهان را میان پسران

همچو افریدون بگیرد ملک عالم سر بسر وانگهی تدبیر ملک خیل فرزندان کند
(ص ۸۷)

وفاداری ایرج

وفای ایرج و فرهنگ سلم و فرّ افریدون زبان زال و سهم سام و دست رستم دستان
(ص ۳۲۵)

این ترکیب (وفای ایرج) اشاره دارد به برخورد نیک و فروتنانه ایرج با برادران بدسگال خویش در شاهنامه.^{۴۸}



سام، نریمان و گرشاسپ

سوارشان همه هریک چو سام بن گرشاسف پیاده‌شان همه هریک چو رستم دستان

(ص ۳۲۹)

به مردی نیست کم از پور دستان سیاست را بود پور نریمان

(ص ۴۸۸)

سپیدمویی زال

زال زر اندر ازل زلزال شمشیر تو دید در ازل شد خنگسار از هول آن زلزال، زال

(ص ۴۳۸)

کشواد و گودرز

گرچه از گودرز و کشوات گهر، یک موی تو بهتر از هفتاد گودرز و ز کشواد آفرید

(ص ۶۶)

کشواد پدر گودرز است و نام وی و فرزندش از تلمیحات بسیار نادر در ادب پارسی است.

نوذر

دوری ز بند و دستان، با رای و هوش دستان با زور پور دستان، با فر و یال نوذر

(ص ۴۷۹)

نام این پادشاه نیز در ادب پارسی، بسیار کم آمده است.

توس

ای میر به جنگ کافران رفتی با میر بسان طوس بن نوذر

(ص ۴۸۲)

این نام هم از اشارات کم کاربرد است.

پور پشنگ

– دوستان را از اب بد [ابد؟] پابنده چون پور ملک صاعقه بر دشمنان بارنده چون پور پشنگ

(ص ۱۹۶)



- ای به هنگام سخا کردن چون پور قباد وی به هنگام سخن گفتن چون پور پشن

(ص ۲۸۹)

پدر افراسیاب در شاهنامه، پشنگ نام دارد و محتملاً (پشن) در شاهد دوم، صورت مخفف آن است.^{۴۹}

تهمتن

گر بدیدی تهمتن یک حمله تو روز رزم پیش تو هرگز نبردی نام مردی تهمتن

(ص ۳۱۶)

رستم و نبرد مازندران

نکرد رستم دستان ز بهر کی کاووس به روز قهر مازندران نبرد چنین

(ص ۳۳۸)

رستم و سهراب

امیر جستان گیتی گشا چو کاووس است ابوالمعالی رستم مخالفان سهراب

(ص ۳۷)

رستم و گنگ

بدین زودی ظفر کو یافت بر محکم دژی چونین نه رستم بر گنگ و نه حیدر یافت بر خیبر

(ص ۱۲۹)

این اشاره محتملاً ناظر است بر حضور رستم در نبردی که کیخسرو، گنگ دژ را، که افراسیاب در آن پناه گرفته است، می‌گشاید. در شاهنامه چند بار از رستم در این جنگ نام رفته است، برای نمونه:

- به رستم بفرمود تا همچو کوه بیامد به یک سوی دز با گروه

(۱۳۷۳، ۱۲۸۱/۲۵۲)

بدانگه کجا رزمشان شد درشت دو تن رستم آورد از ایشان به مشت

(همان، ۱۳۴/۲۵۶)



رخش

نکردی رخش را رستم خطر گر سیر او دیدی نه مر شب‌دیز را پرویز و نه شبرنگ را نعمان
(ص ۳۲۴)

آسمان‌پیمایی کاووس

نه کاووس از فزون جستن ز چرخ افتاد بر ساحل نه نمرود از فزون جستن ز ابر افتاد بر صحرا
(ص ۳)

چهره سیاوش

اگر داد و نشاط وجود چون بهرام دادی تو به دیدار سیاوشی و فرّ کیقبادی تو
(ص ۴۹۹)

زیبایی چهره سیاوش موضوعی است که در شاهنامه بارها آمده است.^{۵۰}

پیران

نپاید با تو بر جایی کس از توران و از ایران که هم پیران تورانی و هم جاماسب ایرانی
(ص ۳۵۹)

گیو

همه به تیغ چو گیو و به نیزه چون بیژن هم به حمله چو رستم به حيله چون دستان
(ص ۳۴۰)

نام این پهلوان هم بسیار کم در نظم و نثر پس از شاهنامه دیده می‌شود.

بیژن و منیژه

گرچه از چه کشید بیژن را رستم از دست تور دختر تور
(ص ۱۴۸)

کیخسرو و افراسیاب

همچون فراسیاب کهن بود و جان بداد بر شهریار پور سیاوش به نارنو
(ص ۴۹۸)



گشتاسب

ز کُفت زَر و سیم ارزان ز تو قارون هنرورزان فلک بر جان تو لرزان چو گشتاسب بر برزین
(ص ۲۸۳)

اسفندیار رویین تن

رویین سفندیار نکردی به جنگ رای گر روز جنگ، تیغ تو دیدی سفندیار
(ص ۱۳۶)

اسکندر و قیدافه

نه دختری به بر تخت ملک چهر آراست که بر بساطش بوسید گوهر اسکندر
(ص ۴۸۰)

شاید این بیت درباره آن بخش از داستان اسکندر در *شاهنامه* باشد که وی به هیئت قاصدان به درگاه قیدافه، زن - پادشاه اندلس، می رود و:

بر مهتر آمد زمین داد بوس چنان چون بود مردم چاپلوس
(فردوسی ۱۳۷۴، ۷/۵۰/۷۹۲)

جالب است که زمین بوسی کهترانه دقیقاً در بیت قطران نیز آمده است. قطران در چیستانی در قالب رباعی به «جنگ هفت خان» اشاره کرده است اما به درستی معلوم نیست که مراد وی نبرد رستم است یا اسفندیار:

آن بت که بهین لفظ بود دشنامش از حسن لطافت است هفت اندامش
آن بد که نموده بنده را با دامش بنمود به جنگ هفت خوان [خان] هم نامش
(ص ۵۳۲)

در دیوان قطران یک بار نیز از «جام جم» یاد شده که گویا پس از ترکیب «ساغر جم» در قصیده‌ای از منجیک ترمذی^{۵۱}، کهن‌ترین منبعی است که به انتساب «جام» به جمشید اشاره کرده و بی‌گمان مأخذی غیر از *شاهنامه* فردوسی داشته است، چون در شاهنامه، «جام» جهان‌نما از آن کیخسرو است.^{۵۲} و همین نکته به خوبی ثابت می‌کند که قطران در تلمیحات حماسی - اساطیری خویش از منابع دیگر هم سود جسته است:



ایا به جام جم و سهم سام و زهره زال ایا به چهر منوچهر و فرّ افریدون

(ص ۲۸۰)

قطران، افزون بر نمونه‌هایی که ذکر شد، به این شخصیتها و مضامین شاهنامه‌ای نیز تلمیح داشته است: اسکندر، آرش کمانگیر، بهمن، جاماسپ، جمشید (مضامین گوناگون)، تور، سلم، ضحاک، درفش کاویان، دستان (لقب زال)، فریدون، منوچهر، کیقباد، هوشنگ و ببر بیان (درمعنای جانور درنده که در شاهنامه هم به کار رفته است). پربسامدترین شخصیت‌های شاهنامه‌ای در دیوان قطران به ترتیب فریدون و اسفندیار است؛ دو شخصیتی که در شاهنامه جایگاه ویژه‌ای دارند و نظر به اهمیت خاص آنها در حماسه ملی ایران، محتملاً جلوه درخشان‌شان در آثار ادب ایران، زیر تأثیر شاهنامه است. فریدون یکی از نمونه‌های شهریار آرمانی و رستم نیز جهان پهلوان بی‌همال فرهنگ و ادب ایران که نامداری و اعتبارش را مدیون فردوسی است.

قطران شاعری مدیحه‌سراست. در مدایح ادب پارسی غالباً سنت بر این است که شخصیتها و عناصر شاهنامه‌ای را برای مقایسه ممدوح با آنها و بیشتر ترجیح وی بر این کسان و عناصر، به کار می‌گیرند و این البته رسمی است که در ستایش سروده‌های پیش از نظم شاهنامه فردوسی نیز دیده می‌شود. طبعاً قطران هم در اشعار خویش از این شیوه پیروی کرده اما مواردی که ممدوح را به شخصیت‌های شاهنامه‌ای تشبیه کرده بسیار بیشتر از برتری دادن‌های مبالغه‌آمیز است^{۵۳}، برای نمونه:

تو چون جمشید دانایی چو افریدون توانایی به دانش همچو بهرامی به مردی همچو زال زر

(ص ۱۳۰)

به فرّ و فال فریدونی و سیاست سام به مهر و چهر منوچهری و جلالت جم

(ص ۲۳۲)

و در این بیت طبق باورهای تناسخی، ممدوح «امیر شمس‌الدین» را خود فریدون می‌داند:

دهد خواهندگان را هدیه پاسخ فریدون آمد از کیش تناسخ

(ص ۴۵۱)



آنجا هم که ممدوح را بر کسان شاهنامه‌ای برتری می‌دهد، ترجیحاتش عموماً معتدل و احترام‌آمیز است:

- رویین سفندیار نکردی به جنگ رای گر روز جنگ تیغ تو دیدی سفندیار

(ص ۱۳۶)

- نه چونین سور افریدون و جم کرد نه چونین سور سام و روستم کرد

(ص ۴۴۹)

- گر روستم نیی چه زیان روزگار را بر دشمنان ستم بتر از روستم کنی

(ص ۵۱۷)

این در حالی است که مدیحه‌سرایان خراسان مانند شاعران دربار غزنوی و سلجوقی بیشتر جانب ترجیحات چاپلوسانه و گاه خوار داشت شخصیت‌های شاهنامه‌ای را گرفته‌اند که یکی از مهم‌ترین نمونه‌های آن در همان حدود عصر قطران، قصیده‌ای است از امیر معزی نیشابوری که به چند بیت آن اشاره می‌شود:

گفت فردوسی به شهنامه درون چونان که خواست قصه‌های پرعجایب فتحهای پر عبر

... من عجب دارم ز فردوسی که تا چندان دروغ از کجا آورد و بیهوده چرا گفت آن سمر

... گرچه او از روستم گفته است بسیاری دروغ گفته ما راست است از پادشاه نامور

(ص ۲۶۸)

شاید یکی از علل اصلی این تفاوت در چگونگی به‌کارگیری کسان شاهنامه‌ای، تأثیر شرایط اجتماعی و سیاسی در سخنوران باشد. در خراسان، محیط آلوده سیاست، مخالفت با شاهنامه بوده و اداره امور نیز در دست فرمانروایان ترک‌نژاد بوده است و شاعران ملّاح هم که در پی رعایت مصالح، پسندها و دلبستگی‌های ممدوح در شعر بوده‌اند، بیشتر به‌سوی ترجیح و بعضاً تحقیر، می‌گراییده‌اند، در صورتی‌که آذربایجان و سرزمینهای پیرامون آن از محدوده جغرافیایی شاهنامه‌ستیزی بسیار دور بوده و مخاطبان قصاید قطران نیز هم با فرهنگ شاهنامه‌گی آشنا بوده‌اند و هم به‌رغم نژاد انیرانی برخی از آنها^{۴۵}، در طول سالیان دراز در فضای فرهنگ ایرانی پرورده و بالیده بوده‌اند و همین، شاید در نوع نگرش آنها به عناصر شکوهمند و سزاوار احترام این فرهنگ



و ادب و به تبع آن، اشعار ستاینده‌شان بی‌تأثیر نبوده است. دربارهٔ ارتباط شرایط فکری محیط زندگی - خصوصاً ممدوحان و درباری که شاعران بدان وابسته‌اند - با شیوهٔ برخورد وی با شخصیت‌های شاهنامه‌ای، می‌توان نمونه‌های دیگری نیز از زمان زندگی قطران ذکر کرد؛ از آن جمله: ازرقی هروی، سخن‌سرای معاصر قطران چون در بارگاه سلجوقیان بوده، به‌سان معزّی ممدوح را بسیار بیشتر، برتر از کسان حماسی - اساطیری دانسته است.^{۵۵} اما مسعود سعد، دیگر شاعر تقریباً هم‌روزگار قطران، به‌سبب وابستگی به غزنویان هندوستان - که ظاهراً شاهنامه را با احترام و عنایتی افزون‌تر از نیاکان خویش می‌نگریستند^{۵۶} - ممدوح را اغلب به پادشاهان و پهلوانان شاهنامه تشبیه کرده و اعتدال را در این زمینه به‌کار بسته است؛ چون به هر روی: «برداشت و طرز تلقّی شاعران از اسطوره‌ها ... از نظر تاریخی به جوّ سیاسی و اجتماعی و محیط زندگی ایشان بستگی دارد».^{۵۷} نکتهٔ مهم دیگر این است که قطران به اشارهٔ خویش از «دهقانان» بوده است:

یکی دهقان بدم شاه‌ها شدم شاعر ز نادانی
مرا از شاعری کردن تو گرداندی به دهقانی
(ص ۴۰۱)

در اینجا اگر «دهقان» را به مفهوم اصطلاحی آن در سده‌های چهار و پنج هجری بدانیم^{۵۸} و فرض کنیم که قطران نیز در آذربایجان همچون دهاقین خراسان - که فردوسی نیز از آنان بوده است - با داستانهای ملی و پهلوانی آشنا و بدانها علاقه‌مند بوده است، می‌توان موضوع تأثیر اندیشه و علایق دهقانی وی را در گرایشش به شاهنامهٔ فردوسی و استفادهٔ معتدل و محترم از کسان و داستانهای آن مطرح کرد. در آغاز یکی از دست‌نویسهای لغت فرس، از زبان اسدی توسی از فرهنگی که قطران تألیف کرده بود، سخن رفته است: «... و قطران شاعر کتابی کرد و آن لغتها بیشتر معروف بودند».^{۵۹} حاجی خلیفه هم در کشف‌الظنون از آن با نام «تفاسیر فی لغة الفرس» یاد کرده است.^{۶۰} در کتابخانهٔ مدرسه سپهسالار تک‌نسخه‌ای از یک فرهنگ فارسی موجود است که به قطران نسبت داده شده و کمتر صفحه‌ای از آن است که در شاهد واژگان، بیتی از فردوسی نیاورده‌باشد، به احتمال قریب به یقین این فرهنگ از قطران تبریزی شاعر نیست و بین سالهای ۷۴۵-۷۴۴ ق تا ۹۳۳ ق تألیف شده است.^{۶۱} اما به استناد انس و آشنایی قطران با شاهنامه، به گمان بسیار در آن فرهنگی که تألیفش به وی نسبت داده شده و تا امروز نشانی از آن به‌دست نیامده،



شواهدی از شاهنامه فردوسی بوده است و این تصوّر مبتنی بر قیاس و قرینه را نیز می‌توان سند احتمالی دیگری از ارتباط محیط فرهنگی - ادبی آذربایجان با شاهنامه دانست، با این توضیح که چون قطران به نوشته ناصر خسرو، در شعر دقیقی و منجیک با دشواریهایی روبه‌رو بوده و آنها را از ناصر خسرو پرسیده است، پس می‌توان حدس زد که شاید در خواندن شاهنامه هم به مشکلاتی از این نوع در برخی واژگان و تعبیرات برخورد کرده است.^{۶۲}

پی‌نوشت‌ها

۱. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۷۱ - ۱۷۰.
۲. کسروی، احمد، قطران شاعر آذربایجان، ۱۳۷۷، ص ۱۳۶؛ فقیه، جمال‌الدین، آذربایجان و نهضت ادبی، ص ۲۰۸؛ انصاف‌پور، غلامرضا، تاریخ تبار و زبان مردم آذربایجان، ص ۱۵۲.
۳. مرزآبادی، غلامحسین، سابقه زبان دری در آذربایجان، ص ۲۴۶ - ۲۳۶.
۴. نخجوانی، محمد، محمد بن البیث و زبان آذری، ص ۲۶ - ۲۵.
۵. ریاحی، محمد امین، ملاحظات درباره زبان کهن آذربایجان، ج ۴، ص ۱۹۱۹.
۶. فروزانفر، بدیع‌الزمان، سخن و سخنوران، ص ۴۹۴؛ صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، ج ۲، ص ۴۲۳؛ زرین‌کوب، عبدالحسین، با کاروان حله، ص ۱۰۸ - ۱۰۷.
۷. گر مرا در شعر گویان جهان رشک آمدی من در شعر دری بر شاعران نگشادمی (ص ۴۲۹)
۸. خدمت تو هم به شهر اندر کنم بر جای غم گرچه ایزد جان من در شادی‌آباد آفرید (ص ۶۶)
۹. ارتباط آذربایجان و شاهنامه به دیرسالی داستانهای فردوسی و منابع آن است و بحث جایگاه آذربایجان در شاهنامه موضوعی است درخور مقاله‌ای مستقل. آنچه در این یادداشت بررسی می‌شود، نخستین متن ادبی به‌جای مانده از این ناحیه است که از حماسه ملی ایران تأثیر پذیرفته است.
۱۰. کسروی، احمد، قطران شاعر آذربایجان، ص ۴۹۴.
۱۱. مینوی، مجتبی، فردوسی و شعرا، ص ۱۳۶ - ۱۳۵.
۱۲. امید سالار، محمود، مسعود سعد سلمان و شاهنامه فردوسی، ص ۳۱۶؛ همان، ص ۱۹۶.
۱۳. ریاحی، محمد امین، همان، ص ۷۰ - ۶۵؛ همان، ص ۱۶۸ - ۱۶۰.
۱۴. این نکته را باید افزود که در میان شاهنامه‌پژوهان، دکتر امید سالار موضوع توطئه سکوت درباره شاهنامه در حوزه ادبی خراسان را نمی‌پذیرد. نک: ص [لاتین]
۱۵. سجادی، ضیاءالدین، بحثی درباره شعر قطران تبریزی، ج ۳، ص ۶۴؛ نوریان، مهدی، آفرین فردوسی از زبان پیشینیان، ص ۱۳۲.
۱۶. محجوب، محمد جعفر، سبک خراسانی در شعر فارسی، ص ۲۳۳؛ شمیسا، سیروس، فرهنگ تلمیحات، ص ۱۵.
۱۷. فروزانفر، بدیع‌الزمان، همان، ص ۴۹۸؛ صفا، ذبیح‌الله، همان، ج ۲، ص ۴۲۳؛ زرین‌کوب، عبدالحسین، همان، ص ۱۱۰ - ۱۰۹.
۱۸. ریاحی، محمد امین، همان، ص ۵۰؛ فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، ص ده.



۱۹. محبوب، محمد جعفر، همان، ص ۵۴۴.
۲۰. تبریزی، قطران، دیوان، ص ۱۴۸ و ۱۵۰.
۲۱. برای نمونه، نک: صفا، همان، ص ۱۷۹-۱۷۷؛ مینوی، همان، ص ۷۰-۶۶؛ خالقی مطلق، جلال، نگاهی به هزار بیت دقیقی، ص ۳۹۳، ۴۰۲-۴۰۰.
۲۲. ریاحی، ص ۱۹۳؛ ارتباط تلمیح به این داستان با بهره‌گیری مستقیم شاعر از شاهنامه فردوسی را در بررسی شعر حافظ مطرح کرده است.
۲۳. صدیقیان، مهین‌دخت، فرهنگ حماسی-اساطیری ایران، ج ۱، ص ۱۹۴.
۲۴. برای نمونه از شاهنامه:
- درد فریدون فرخ دهم سخن هرچه پرسى تو پاسخ دهم (۱۳۶۸، ج ۱: ۷۲/۹۳)
۲۵. حاکمی، اسماعیل، سرو کاشمر در شعر و ادب فارسی، ص ۶۵۲-۶۴۵.
۲۶. همه نامداران به فرمان اوى سوى سروکشم نهادند روى
- پرستشکده گشت از آن سان به پشت بیست اندرو دیو را زردهشت (۱۳۷۵، ج ۵: ۸۴/۸۲ و ۸۳)
- نیزنک: معین، محمد، مزدیسنا و ادب پارسی، ج ۲، ص ۵۶-۵۵.
۲۷. پدید است نامت به هندوستان به روم و به چین و به جادوستان (۱۳۷۵، ج ۵: ۳۲۴/۳۹۳)
۲۸. این تعبیر را نگارنده به‌طور شفاهی از دکتر شفیع کدکنی شنیده و استفاده کرده است.
۲۹. به گزارش اسدی توسی، وزیر ابودلف و برادر وزیر، در مجلس بزمی پس از تعظیم فردوسی و شاهنامه، بدو می‌گویند:
- تو هم شهری او را هم پیشه‌ای هم اندر سخن چایک اندیشه‌ای
- بدان همره از نامه باستان به شعر آرزم یکی داستان
- (۱۳۱۷، ۱۴/۲۰ و ۲۱)
- و ابودلف نیز پیام می‌فرستد که
- اگر زآن که فردوسی این را نگفت تو با گفته خویش گردانش جفت (همان، ۲۱/۳۳)
۳۰. ابن ندیم، الفهرست، ص ۵۴۰.
۳۱. تفضلی، احمد، تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام، ص ۲۹۸-۲۹۷.
۳۲. ریاحی، همان، ص ۱۹۴.
۳۳. همان، ص ۱۹۰.
۳۴. نه عقل کرد باور از شگفتی این نه رای دید همی در خور از عجیبی آن (ص ۳۱۲)
۳۵. محبوب، همان، ص ۲۳۳.
۳۶. یکی از پژوهشگران معتقد است که قطران داستان روین دژ را به‌طور شفاهی شنیده و برای «خالی نبودن عریضه» آن را به هزار افسان (یعنی هزارویک شب) مستند کرده است (نک: شمیسا، ص ۱۵).
۳۷. بهار، محمد تقی، سبک‌شناسی، ج ۲، ص ۶۶-۶۵؛ زرین‌کوب، همان، ص ۲۶۶.
۳۸. خلیل شروانی، جمال، نزهة المجاس، ص ۱۸ «مقدمه».
۳۹. اینکه نگارنده بر آشنایی قطران پیش از سال ۴۲۰ ق تأکید می‌کند، بر دو قرینه استوار است: اول، قصیده‌ای که وی در ستایش ابوالحسن لشکری سروده و در بیتی از آن، دقیقاً از بیت فردوسی (در رستم و سهراب) متأثر شده است و چون قطران بین سالهای ۴۲۰ تا ۴۳۰ ق در دربار او بوده، پس پیش از این ایام شاهنامه را در دست داشته است، دوم



- اینکه آغاز شاعری قطران از حدود ۴۲۰ ق به بعد است و بدیهی است که وی قبل از این تاریخ در مایه اندوزی و کسب آگاهی می‌کوشیده است تا سپس با آمادگی کامل در تبریز و سرزمینهای پیرامون آذربایجان در جستجوی ممدوح برآید و آنها را با قصاید مبتنی بر این اندوخته‌ها از جمله به‌کارگیری کسان و داستانهای شاهنامه‌ای ستاید.
۴۰. کسروی، احمد، همان، ص ۱۱۶-۱۱۵ و ۱۴۴؛ مادلونگ، و. *سلسله‌های کوچک ایران*، ج ۴، ص ۲۰۵.
۴۱. هرن، پاول، *اساس اشتقاق فارسی*، ج ۱، ص «سی‌ونه» (یادداشت مترجم)؛ خالقی مطلق، ذیل «Asadi Tusi».
۴۲. لسان، حسین، *شاهنامه‌خوانی*، ج ۳، ص ۴۲۰-۴۱۸.
۴۳. چُن از دفتر این داستانها بسی همی خواند خواننده بر هر کسی (۱۳۶۸، ۱۳/۱۲۶).
۴۴. قبادیانی بلخی، ناصر خسرو، *سفرنامه*، ص ۹.
۴۵. بهار، محمد تقی، همان، ج ۲، ص ۶۶-۶۵.
۴۶. سجادی، ضیاءالدین، همان، ج ۳، ص ۷۲.
۴۷. به ازوش سراسر به دو نیم کرد جهان را از او پاک پر بیم کرد (۱۳۶۸، ۵۲/۸۶)
۴۸. مرا با شما نیست جنگ و نبرد دلت خود نباید به من رنجه کرد
- زمانه نخواهم از آزارتان وگر دور مانم ز دیدارتان
- جز از کهنتری نیست آیین من مباد آز و گردن‌کشی دین من (همان، ۱۲۰/۴۹۲-۴۹۰)
۴۹. رستگار فسایی، منصور، *فرهنگ نام‌های شاهنامه*، ص ۲۵۰.
۵۰. برای نمونه: - ترا پاک یزدان چنان آفرید که مهر آورد بر تو هرکت بدید (۱۳۶۹، ۲۱۳/۱۴۷).
- نگویی مرا تا نژاد تو چیست که بر چهر تو فرّ چهر پری است (همان، ۲۲۰/۲۵۷).
۵۱. من نه خاقانم کز کاسه فغفور خورم من کجا حوصله ساغر جمشید کجا (نک: مدبری، ص ۲۱۹)
۵۲. تبریزی، قطران، همان، ۳۴۴/۵۴۴ و ۵۴۵.
۵۳. شفیعی کدکنی، محمدرضا، *صور خیال در شعر فارسی*، ص ۵۴۴-۵۴۳؛ مولایی، محمد سرور، *اینکه در شاهنامه‌ها آورده‌اند ...*، ز دفتر نبشته گه باستان، ص ۱۴۵.
۵۴. برای نمونه، ابومنصور رهودال، در اصل از تبار روآدیان بود که از مهاجران عرب بودند و نیای آنها، روآد بن مثنی‌الازدی، در دوره خلافت ابوجعفر منصور عباسی به حکومت تبریز رسیده بود. امیر ابودلف نیز به استناد *گرشاسب‌نامه* اسدی گویا از نژاد عرب و شیبانی بوده است (نک: کسروی، ۱۳۷۷، ص ۱۳۳، ۱۵۲ و ۱۹۲؛ صفا، ۱۳۷۳، ص ۴۴؛ فروزانفر، ص ۴۵۴).
۵۵. مولایی، محمد سرور، همان، ص ۱۴۴.
۵۶. از قرائن این التفات و علاقه، یکی این است که به گفته مسعود سعد، خواجه بونصر پارسی از سپهسالاران غزنویان هند، در مجلس شاه:
- طیبتی طرفه در میان افگند بیت شهنامه در زبان افگند (ص ۷۶۲)
- و اگر قول عوفی (ص ۵۲۰) معتبر باشد. مسعود سعد گزیده‌ای از *شاهنامه* را در همان‌جا تدوین کرده است.
۵۷. شفیعی کدکنی، محمدرضا، همان، ص ۲۴۲.
۵۸. تفضلی، احمد، *دهقان*، به نقل از ترجمه، خطیبی، ابوالفضل، *دهقان*، ص ۱۵۵-۱۴۸.
۵۹. اسدی توسی، *گرشاسب‌نامه*، ص ۴.
۶۰. فروزانفر، همان، ص ۴۹۷؛ صفا، همان، ج ۲، ص ۴۲۲.
۶۱. فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار منسوب به قطران، ص ۱۴.

۶۲. جلال متینی در پژوهشی جالب، گروهی از واژگانی را، که احتمالاً در نظر شاعران آذربایجان و اران آن دوران، دشوار می‌نموده است، با استفاده از لغت فرس اسدی، مشخص کرده‌اند. نک: متینی، جلال، *دقیقی، زبان دری و لهجه آذری*، ج ۲، ص ۴۱۸-۴۰۵.

منابع

- ابن ندیم، *الفهرست*، ترجمه محمدرضا تجدد، تهران، انتشارات اساطیر با همکاری مرکز بین‌المللی گفتگوی تمدن‌ها، ۱۳۸۱.
- اسدی توسی، *گرشاسپ‌نامه*، تصحیح حبیب یغمایی، تهران، کتابفروشی بروخیم، ۱۳۱۷.
- اسدی توسی، *لغت فرس*، به تصحیح و تحشیه فتح‌الله مجتبیای و علی اشرف صادقی، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۵.
- امیدسالار، محمود، *مسعود سعد سلمان و شاهنامه فردوسی*، جستارهای شاهنامه‌شناسی و مباحث ادبی، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۸۱ (الف).
- امیدسالار، محمود، همان، *هفت‌خان رستم*، بیژن و منیژه و نکاتی درباره منابع و شعر فردوسی، (ب).
- امیر معزی، دیوان، به اهتمام عباس اقبال، تهران، کتابفروشی اسلامیه، ۱۳۱۸.
- انصاف‌پور، غلامرضا، *تاریخ تبار و زبان مردم آذربایجان*، تهران، انتشارات فکر روز، ۱۳۷۷.
- بهار، محمدتقی، *سبک‌شناسی*، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۵.
- تفضلی، احمد، *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۷۶.
- حاکمی، اسماعیل، *سرو کاشمر در شعر و ادب فارسی*، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، ش ۱۰۳-۱۰۲، پاییز و زمستان.
- خالقی مطلق، جلال، *نگاهی به هزار بیت دقیقی*، سخنهای دیرینه، به کوشش علی دهباشی، تهران، نشر افکار، ۱۳۸۱.
- خطیبی، ابوالفضل، *دهقان*، نامه فرهنگستان، ش ۹، بهار ۱۳۷۶.
- خلیل شروانی، جمال، *نزهة المجاس*، تصحیح و تحقیق دکتر محمدامین ریاحی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۵.
- رستگار فسایی، منصور، *فرهنگ نامهای شاهنامه*، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹.
- ریاحی، محمد امین، *سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی*، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۲.
- ریاحی، محمد امین، *فردوسی*، تهران، طرح نو، ۱۳۷۵.
- ریاحی، محمد امین، *گلگشت در شعر و اندیشه حافظ*، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۷۴.
- ریاحی، محمد امین، *ملاحظات درباره زبان کهن آذربایجان*، نامواره دکتر محمود افشار، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۶۷.
- زرین کوب، عبدالحسین، *از گذشته ادبی ایران*، تهران، انتشارات بین‌المللی الهدی، ۱۳۷۵.
- زرین کوب، عبدالحسین، *با کاروان حله*، انتشارات علمی، ۱۳۷۴.
- سجادی، ضیاءالدین، *بحثی درباره شعر قطران تبریزی*، مجموعه سخنرانیهای ششمین کنگره تحقیقات ایرانی، تبریز، انتشارات دانشگاه آذربایجان، ۱۳۵۷.
- شفیع کدکنی، محمدرضا، *صور خیال در شعر فارسی*، تهران، انتشارات آگه، ۱۳۷۸.
- شمیسا، سیروس، *فرهنگ تلمیحات*، تهران، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۷۸.



- صدیقیان، مهین دخت، فرهنگ حماسی - اساطیری ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.
- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات در ایران، تهران، انتشارات فردوسی و مجید، ۱۳۷۳.
- صفا، ذبیح الله، حماسه سرایی در ایران، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- طبری، ابوجعفر محمدبن جریر، تاریخ طبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت، دارالتراث، بی تا.
- عوفی، محمد، لباب الالباب (از روی چاپ پروفیسور براون با مقدمه و تعلیقات علامه محمد قزوینی و نخبه تحقیقات استاد سعید نفیسی)، به قلم: محمد عباسی، تهران، کتابفروشی فخر رازی، ۱۳۶۱.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه فردوسی همراه با خمسه نظامی، با مقدمه دکتر فتح الله مجتبایی، تهران، مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۷۹.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، تهران، انتشارات روزبهان، دفتر یکم، ۱۳۶۸.
- فردوسی، ابوالقاسم، همان (براساس چاپ مسکو)، به کوشش دکتر سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره، تهران، ۱۳۷۴.
- فردوسی، ابوالقاسم، همان، به کوشش دکتر جلال خالقی مطلق، کالیفرنیا و نیویورک، بنیاد میراث ایران با همکاری بیبلیوتکاپرسیکا، دفتر دوم، سوم، چهارم و پنجم، ۱۳۶۹ به بعد.
- فروزانفر، بدیع الزمان، سخن و سخنوران، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۹.
- فرهنگ فارسی مدرسه سپهسالار منسوب به قطران، تصحیح دکتر علی اشرف صادقی، تهران، انتشارات سخن، ۱۳۸۰.
- فقیه، جمال الدین، آذربایجان و نهضت ادبی، تهران، شرکت سهامی چاپ و انتشارات کتب ایران، ۱۳۴۶.
- قبادیانی بلخی، ناصر خسرو، سفرنامه، به کوشش دکتر محمد دبیر سیاقی، تهران، کتابفروشی زوار، ۱۳۷۳.
- قطران تبریزی، دیوان (از روی نسخه مرحوم محمد نججوانی)، تهران، انتشارات دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
- کسروی، احمد، شهریاران گمنام، تهران، نشر جامی، ۱۳۷۷.
- کسروی، احمد، قطران شاعر آذربایجان، کاروند کسروی، به کوشش یحیی ذکا، تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی با همکاری مؤسسه انتشارات فرانکلین، ۱۳۵۶.
- لسان، حسین، شاهنامه خوانی، مجموعه سخنرانیهای ششمین کنگره تحقیقات ایرانی، تبریز، انتشارات دانشگاه آذربایگان، ۱۳۵۷.
- مادلونگ، و.، سلسله های کوچک شمال ایران، تاریخ ایران (پژوهش دانشگاه کمبریج)، گردآورنده: رن. فرای، ترجمه حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۲.
- متینی، جلال، دقتی، زبان دری و لهجه آذری، زبان فارسی در آذربایجان، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۱.
- محجوب، محمدجعفر، سبک خراسانی در شعر فارسی، تهران، انتشارات فردوسی و جامی، بی تا.
- مدبری، محمود، شرح احوال و اشعار شاعران بی دیوان در قرنهای ۳، ۴ و ۵، تهران، انتشارات پانوس، ۱۳۷۰.
- مرزآبادی، غلامحسین، سابقه زبان دری در آذربایجان، چهره آذربادگان در آینه تاریخ ایران، تبریز، انتشارات دانشگاه آذربادگان، ۱۳۵۳.
- مسعود سعد، دیوان، به تصحیح و اهتمام دکتر مهدی نوریان، اصفهان، انتشارات کمال، ۱۳۶۴.
- معین، محمد، مزدیسنا و ادب پارسی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۲.
- مولایی، محمد سرور، اینکه در شاهنامه آورده اند ... ز دفتر نبشته گه باستان (درباره تناور درخت دانای توس)، به کوشش گروه رجال و مفاخر مرکز خراسان شناسی، مشهد، مرکز خراسان شناسی، ۱۳۷۹.



- مینوی، مجتبی، فردوسی و شعر او، تهران، انتشارات توس، ۱۳۷۲.
- نخجوانی، محمد، محمد بن البعیت و زبان آذری، زبان فارسی در آذربایجان، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۱.
- نوریان، مهدی، آفرین فردوسی از زبان پیشینیان، فصل نامه هستی، اسفندماه ۱۳۷۱.
- هرن، پاول، اساس اشتقاق فارسی، ترجمه دکتر جلال خالقی مطلق، تهران، بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۶.
- Khaleghi Motlagh, Jalal, *Asadi Tusi*, encyclopedia Iranica, edited by. Ehsan Yarshater, NewYork, 1987.
- Omidsalar, Mahmud, *Could Al-Thaalibi have used the Shahnama as a source*.